بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 دی 1392.

صحبت سر این بود که در آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذّکر مثل حضّ الانثیین، کلمه اولاد آیا به معنای اولاد مستقیم است یا اولاد با واسطه را هم شامل می شود؟ عرض کردیم که ظاهر کلمه اولاد، اولاد مستقیم است. اینجا یک توضیحی بد نیست که عرض کنم بعضی از ظهور ها ظهور وضعی است و بعضی از ظهور ها ظهور اطلاقی است و به نظر می رسد که ظهور اولاد در اولاد مستقیم ظهور اطلاقی است و الا اولاد یعنی زاده. کسی که زاده انسان هست. زاده انسان اگر مطلق گذاشتند و قید نکردند یعنی مستقیما زاده انسان هست. ولد مستقیم انسان است می شود با قرینه ای این ولد مستقیم را معنایش را ولد با واسطه قرار داد. ولی آن نیاز به قید دارد با قید در معنای عام تر به کار می رود.

سؤال:

پاسخ: نه همیشه این جور نیست. این جور نیست که همیشه نه بحث این است که آیا در کلمه معلول فرض کنید می گوییم سبب این حادثه چیست. گاهی اوقات سبب مستقیم مرادمان هست و گاهی اوقات سبب را هم به یک معنا چون ارتباط دارد سبب تعبیر می کنیم. اینجا در واقع بحث این است که اگر گفتند سبب حادثه، ظاهر سبب حادثه این است که سبب مستقیم را. اگر سبب با واسطه اش را بخواهند بگویند باید قید کنند. این نه اینکه تمام تجوّز ها احیانا تجوّز بازگشت به اطلاقی بکنند عرض کردم هر د جورش هست. بحث این است که در خصوص زاده و مولود، ظاهر اینکه می گویم این مولود من است معلول من است یعنی من مستقیما سبب پیدایش او شدم اما کسی که من چیزی را ایجاد کردم که او آن را ایجاد کرده باشد آن را با اطلاق این را نفی می کند. با قید یک معنای عامی را ما اراده کنیم که آن را هم شامل شود مانعی ندارد. دیگر این خیلی برهان و دلیل نمی شود برای ان اقامه کرد. این بحث های استظهار این جوری است که

سؤال

پاسخ: گاهی اوقات اطلاق یک مفاد عرفی ای دارد. ببینید بگذارید مثلا یک نمونه ای عرض کنم ببینید ما گاهی اوقات می گوییم که زید زیباست. زید محترم است اینکه می گوییم زید محترم است نسبت دادن زید به محترم بودن ظاهرش این است که خودش محترم است. ولی اگر شما گفتید که زید محترم است پدرش. زیدٌ حسن الوجه. زیدٌ محترم الأب. این محتمل الأب مانعی ندارد این با قیدی که أب را می زنید در واقع محترم بودن پدر را به زید نسبت می دهید. اینکه ما می گوییم که زید زیدٌ محترمٌ ظاهرش این است که خود زید محترم است به خاطر اینکه چیز دیگری نیاوردید. اگر چیز دیگری می آوردید این جور نیست که وقتی ما می گوییم زیدٌ محترم الأب کلمه محترم در معنای غیر موضوع له خودش استعمال شده باشد. در غیر موضوع له خودش استعمال نمی شود ولی با آوردن قید آن چیزی را که اطلاق یعنی عدم ذکر آن قید آن را می فهماند معدومش می کردیم. موضوع را از بین بردیم یک سری چیزها این شکلی است من عرضم این است که ما در واقع وقتی می گوییم که این فرزند من است، این ظهور اطلاقی اش این است که فرزند مستقیم. حالا اگر شما گفتید فرزند با واسطه یا بی واسطه، این قید را زدید. این فرزند با واسطه یا بی واسطه، کلمه فرزند را از معنای مجاز نمی کند. این دلالت آخه ببینید گاهی اوقات شما می گویید که شیر ادعایی. شیر ادعایی یک نوع تحافط کدنه صدر و ذیل ما احساس می کنیم. کأنه ماشیر را این قیدی که می خواهد قرار بگیرد این قید قرینه است بر اینکه ما شیر را در معنای حقیقی خودش استعمال نکردیم. جایی که ما این جوری به کار می بریم می گوییم فرزندی که فرزند چه با واسطه چه بی واسطه، در کلمات فقها زیاد هست دیگر. می گوییم که اگر پدر فرزند اگر میّت فرزند داشته باشد با واسطه یا بی واسطه، مثلا مادر سهم الارثش یک ششم هست آن جایی که حاجب مثلا فرزند حاجب می شود مثلا فرزند مستقیم یا غیر مستقیم مثلا حاجب می شود اینها وقتی اعم از مستقیم و غیر مستقیم تعبیر می کنیم، اینجا کلمه فرزند را در معنای مجازی استعمال نمی کنیم. در همان معنای موضوع له خودش استعمال می کنیم ولی کاری می کنیم که آن موضوع اطلاق که عدم ذکر قید هست شکل نگیرد. من اینگونه تصور می کنم و فکر می کنم که یک علتی هم که آنهایی که می گویند صحت سلب ندارد، احساس کرده اند آن این است که موضوع له فرزند یک معنای عامی است. فرزند یعنی زاده. زاده در آن نخوابیده است مستقیم. ولی توجه به این نکته نکرده اند که بعضی وقت ها همین کلمه فرزند می تواند یک دلالت عرفیه اطلاقیه داشته باشد. یعنی عرف گاهی اوقات از اطلاقات یک معنای خاصی را می فهمد که معنای وضعی نیست. معنای وضعی نیست ولی گاهی اوقات هم برای تأکید همین معنای اطلاقی ما می گوییم فرزند مستقیم. این فرزند مستقیم به خاطر این است که همان مفهومی را که اطلاق دلالت ظهوری برایش داشت، همان را با تصریح این دلالت ظهوری اش را به دلالت نصی یا دلالت از ظهور بیشتری به آن بدهیم. بگذریم. خب بحث سر این بود که یکی از نتایج اینکه اولاد در آیه شریفه به معنای اعم استعمال شده باشد اعم از اولاد باواسطه یا بی واسطه یا به معنای اخص، آن این است که اگر حالا بعضی ها حالا این مطلب را بگویم فاضل مقداد یک استدلالی می کند می گوید اگر اینجا اولاد مراد اعم از اولاد با واسطه یا بی واسطه باشد لازمه اش این است که نوه و فرزند در ارث شریک باشند. به نظر می رسد که این استدلال ناتمام است. چون یک قانون دیگری هم ما اینجا داریم که آن این است که الاقرب یمنع الابعد. این آیه شریفه این را می گوید که در مورد اولاد للذّکر مثل حضّ الانثیین. این نمی خواهد الاقرب یمنع الابعد را تخصیص بزند. آن سر جای خودش محفوظ و این هم که اولاد وقتی می خواهند ارث ببرند ذکرشان للذّکر مثل حضّ الانثیین آن هم سر جای خودش محفوظ. این دلیل نیست. بلکه عمده قضیه همان مطلبی بود که در جلسه قبل آغاز کردیم. آن این است که لازمه این مطلب این است که ملاحظه خود نوه باید بشود. در حالی که از جهت روایات تقریبا روشن هست که نوه دختری ارث دختر را می برد ولو پسر باشد و نوه پسری ارث پسر را می برد ولو دختر باشد. ارث اینها ارث مستقیم نیست یعنی ذکورت و انوثیت خود نوه نباید ملاحظه شود. ذکورت و انوثیت پدر هایشان یا مادرهایشان را باید در نظر گرفت. این دلیل بر این نیست که در آیه شریفه یعنی این دلیل بر این نیست که کلمه اولاد معنای وضعی اش اولاد بی واسطه است. ممکن است اولاد وضعی اش هم اعم باشد ولی در اینکه در آیه شریفه مراد خصوص اولاد مستقیم هست آن چیز خوبی است. چون اینکه بگوییم آیه شریفه اعم اراده کرده است و بعد سنت آمده باشد و این اعم را یک سری مواردش را خارج کرده باشد مستبعد است این است که به نظر می رسد که می شود از روایات این استظهار را کرد که اصلا مراد از اولاد اولاد مستقیم است. ما که ذاتا هم این استظهار را می کردیم ما می گفتیم اولاد ولو به دلالت اطلاقیه دالّ بر اولاد مستقیم است. خب روایات هم همین مطلب را تأکید می کند که مراد از اولاد اولاد مستقیم است. خب یک سری روایت هایش را خواندیم دو تا بحث در مورد این روایات عرض کنم روایت اول روایت کافی بود که حمید بن زیاد اول سندش بود در تهذیب این روایت را از حسن بن محمد سماعه نقل می کند اول سند طریق شیخ طوسی به حسن بن محمد بن سماعه بحثی است که نیازمند بررسی است البته عرض کردم ما در طرق به کتب چه کتب مشهوره چه غیر مشهوره نیاز به بررسی سندی نمی بینیم ولی خب بناب بر مبنای کسانی که در طرق نیازمند بررسی سندی می دانند این نیازمند بررسی هست. حسن بن محمد بن سماعه را شیخ طوسی در فهرست خودش طریقش را که ذکر می کند دو تا طریق دارد. یک طریق آن هر دو طریقش با احمد بن عبد الواحد شروع می شود یا احمد بن عبدون که شیخ شیخ طوسی است. این احمد بن عبدون یا عبدون، حالا در پرانتز یک چیزی عرض کنم. علامه حلی عُبدون ضبط کرده است من نمی دانم چقدر به ضبط اینها می شود اعتماد کرد. عَبدون در کتاب های ضبط در مورد خصوص این شخص احمد بن عَبدون نه ولی عَبدون در کتاب های ضبط وجود دارد من به نرظم این همان کلمه عبد الواحد هست با لهجه بغدادی چون یکی از چیزهایی که هست گاهی اوقات بعضی از چیزها را تغییر می دهند مثل حمدون، حسنون، عبدان، اینها خود احمد را مثلا حَمدون یا محمد را حَمدون، یک تصرفات در لهجه های محلی و چیزها گفته م یشود حدس می زنم که عبدون باید از همان. آن عَبدون هایی که در عامه هست گاهی عبد الله نام بودند عَبدون گفته شده است من فکر می کنم این همین احمد بن عبد الواحد اسم پدرش عبد الواحد بوده است. عبد الواحد آن عبدون تلفّظ شده است. این تلفّظ محلی است مثل حسنون که یک نون اضافه می شده است کأنه از واحدش یا واو را آورده اند و به هم دیگر پسبانده اند و عبدون تلفظ شده باشد. همچین چیزی احتمال می دهم.

سؤال:

پاسخ: احمد بن عبد الواحد است که مرحوم شیخ طوسی همه جا عبدون در موردش تعبیر می کند. فکر می کنم لهجه محلی همان عبد الواحد باشد عرض کردم حالا علامه حلّی عُبدون ضبط کرده است مستبعد می دانم که عُبدون صحیح باشد. به نظرم ضبط های امثال علامه حلی در ایضاح و اینها حدّ اکثر کاشف این است که مثلا در یک نسخه خطی ایشان دیده است که عُبدون نوشته شده بوده است بیشتر از این کاشف موضوع خاصی نباشد. نمی دانم چقدر در ایضاح علّامه خیلی وقت ها ضبط ها مختلف شده است. در اسم پدر یک جور ضبط کرده است در اسم پسر یک جور در مقدمه ایضاح شما ببینید بین موارد خود ایضاح اختلافات ضبط زیاد است. بین موارد ایضاح و خلاصه در کتب علّامه اختلاف ضبط زیاد است. در مقدمه چاپ جامع مدرسین از ایضاح مقدمه نویس مقدمه ای از این اختلافات را اشاره کرده است. حالا این در پرانتز بود.

دو تا طریقی که مرحوم شیخ در فهرست ذکر شده است با احمد بن عَبدون یا احمد بن عبد الواحد آغاز می شود. این احمد بن عبد الواحد، نجاشی در موردش شیخنا تعبیر می کند. به نظر می رسد که ما اگر مشایخ نجاشی را هم ثقه ندانیم که ما هم نظرمان این است که شیخوخت نجاشی خصوصیتی ندارد نجاشی مثل دیگران هست، شیخنا یک تعبیر خاص است. شیخنا یک کسی است که یک ویژگی مجرّد اینکه شخص یک روایتی از یک کسی کند در واقع یک نوع استاد اصلی که پیش آن درس خوانده باشد و امثال اینها را شیخنا تعبیر می کنند. ما ببینید یک بحث، بحث اکثار روایت اجلّاء هست که خب مورد بحث است ما قبول داریم که اکثار روایت اجلا دلیل بر وثاقت مروی عنه است. یک بحث از این بالاتر است. نه اکثار روایت استاد های اصلی اشخاص کسانی که اصلا محور حدیثی شان آنها هستند. شیخ صدوق مثلا از حدود دویست نفر روایت می کند. از این دویست نفر یک عده شان هم زیاد روایت می کند مثلا سی تا چهل تا پنجاه تا از آنها روایت می کند. خب آن هایی که سی چهل تا روایت می کند اعتبار وثاقتشان مبتنی بر این قاعده این است که ما اکثار روایت اجلا را دلیل بر وثاقت بدانیم یا خیر. ولی یک عده ای هستند که اساتید اصلی شیخ صدوق هستند. مثل احمد بن محمد بن یحیی عطار. مثل محمدب ن موسی بن متوکّل. مثل محمد بن علی ماجوولیه. یک هفت هشت ده نفر هستند که اینها محور روایت های شیخ صدوق هستند. ما اگر اکثار روایت اجلا را هم دلیل بر وثاقت ندانیم اینها را بگوییم شیخ صدوق اصلا نمی شناخته است بسیار مستبعد است. یا می شناخته است به ضعف می شناخته است با این حال این همه اکثار روایت کرده است. اکثار ویژه است این اکثار اگر مطلق اکثار روایت اجلا را هم دلیل بر وثاقت ندانیم، در این اکثار های خاص دیگر نباید تردید کرد. شیخ طوسی هم نجاشی و اینها اصلا سه چهار تا شیخ اصلی دارند. یکی از آنها حسین بن عبید الله غضائری است. یکی احمد بن عبد الواحد یا احمد بن عبدون است. یکی از آنها ابن ابی جید است. یا علی بن احمد بن نمی دانم محمد بن طاهر. ابن طاهر که واسطه بین نجاشی و ابن ولید استو. یکی شیخ مفید است اینها چهار پنج تا شیخ اصلی است که محور اصلا تحدیثی ما هستند. روی اینها اصلا نباید آن بحث های اکثار روایت اجلا و امثال اینها روی اینها نباید اصلا پیاده شود. اینها کسانی هستند که عمّال طایفه هستند.

سؤال:

پاسخ: نه کلا می خواهم بگویم که شیخنا کاشف از آن شیخ اصلی است. یعنی شیخنا که نجاشی تعبیر کرده است مرادش این است که اینها استاد های من هستند. یعنی مجرّد اکثار روایت را نمی خواهد بیان کند. آن مفادی که شیخنا دارد همان مفادی است که حسین بن عبید الله غضائری در موردش هست مثلا نجاشی بیش از همه در طرق روایات حسین بن عبید الله غضائری واقع است. از شیخ مفید هم بیشتر است شاید حدود هزار و خورده ای هزار و دویست و خورده ای ترجمه که هست در دویست تا ترجمه آن حسین بن عبید الله غضائری واقع است. در یکی از نوشته جات استاد ما آقای حائری آقا سید کاظم دیدم که ایشان در حسین بن عبید الله غضائری مناقشه کرده بودند البته بعدا برگشته بودند از این مناقشه. ولی نفس این مناقشه در کسانی مثل حسین بن عبید الله غضائری اگر ما اینها را بخواهیم مناقشه کنیم شیخ طوسی را وثاقتش از کجا می شود. یعنی اینها از جهت اعتبار شبیه شیخ طوسی هستند. اینها به اصطلاح ارکان طایفه هستند. کسانی که نحوه ارکان طایفه بودن را از نحوه معامله کردن نجاشی و شیخ طوسی با اینها می شود به دست آورد. ولی کسانی هستند که در دنیای حدیثی، پایه های علم حدیث تلقی می شوند. امثال احمد بن عبد الواحد و امثال اینها اصلا نباید مناقشه کرد. به نظر من حتی بحث اکثار روایت اجلا را که آ« حالا ادله خاص خودش را دارد در یکی از تنبیهات آن بحث این را متذکر می شدم که خیلی اثبات وثاقت مشایخ اصلی شیخ طوسی و مشایخ اصلی شیخ مفید مشایخ اصلی شیخ صدوق وابسته به پذیرش آن مبنای اکثار روایت اجلا نیست. اگر در آنها هم ما مناقشه کنیم در این چیزها نباید مناقشه کرد. این حالا اجمال بحث.

سؤال:

پاسخ: نه بحث سر این است که اینکه امثال شیخ نجاشی آمده باشند یک نفر مجهول الحال یا ضعیف را استاد اصلی خودشان انتخاب کرده باشند این اصلا کسی این احتمال را می دهد که اصلا با نحوه منش چیزهای ما آشنا نباشد. این حتی این را می خواهم عرض کنم، بگذریم

نفر بعدی بعد از احمد بن عبد الواحد یکی از طرقش ابی طالب الانباری است. که ابی طالب الانباری از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه نقل می کند. ابی طالب الانباری را شیخ در رجال تضعیف کرده است ولی نجاشی خیلی مفصّل در موردش سخند اده است حالا من عبارت های نجاشی را آورده ام ملاحظه فرمایید این را یکی اینکه اسمش ظاهرا عبید الله است شیخ با عبد الله ذکر کرده است ولی ظاهرا عبید الله صححیح است که نجاشی به عنوان عبید الله آقای خویی البته دیگر این جوری که عبید الله بن احمد بله شیخ در یک جایی عبد الله بن ابی زید الانباری روی عنه ابن هاشم، ابن هاشم همان احمد بن عبد الواحد است. گفته است ضعیفٌ. عرض کنم خدمت شما اما نجاشی

النجاشي: (عبيد اللّه بن أبي زيد أحمد بن يعقوب بن نصر، الأنباري، شيخ من أصحابنا، أبو طالب، ثقة في الحديث، عالم به، كان قديماً من الواقفة، قال أبو عبد اللّه الحسين بن عبيد اللّه: قال أبو غالب الزراريّ: كنت أعرف أبا طالب أكثر عمره واقفاً مختلطاً بالواقفة، ثمَّ عاد إلى الإمامة و جفاه اصحابنا

یعنی ترکه اصحابنا

و هو كان حسن العبادة و الخشوع،

این چون سابقه واقفی گری داشته است باعث هنوز کأنه خیلی شاید باور نداشته اند که این برگردد. البته یک نکته ای در ذیل آن نجاشی اشاره می کند می گوید

و كان أبو القاسم بن سهل الواسطي العدل يقول: ما رأيت رجلا كان أحسن عبادة و لا أبين زهادة و لا أنظف ثوبا و لا أكثر تخليا من أبي طالب و كان يتخوف من عامة أهل واسط أن يشهدوا صلاته

شیعه بوده است می ترسیده است که سنی ها

سؤال:

پاسخ: من عبارت آقای خویی را اکثر تحلیّا باشد. تحلّی یعنی حلیه. حلیه یعنی علامت ظاهر. صفات ظاهری را در مقابل صفات باطنی آن که در بحث چیز هست در بحث افعل صفت مشبهه می ویند برای رنگ و لون و عیب و حلیه می آید. حلیه معنای عام است. حلیه را معنا کرده اند اوصاف ظاهری انسان. یعنی خوش سیمایی و ویژگی های ظاهری می گوید این از جهت خوش تیپی حالا شما می فرمایید که حالا اینجا تخلیّا دارد. اگر تخلیّا باشد یعنی تهذیبا. یعنی تخلیّا من الرذائل ظاهرا مراد است

و يعرفوا عمله فينفرد في الخراب و الكنائس و البيع

اینها هر کدامشان چیز زرتشتی ها و یهودی ها و مسیحی ها هست.

فإذا عثروا به وجدوه على أجمل حال من الصلاة و الدعاء، و كان اصحابنا البغداديون يرمونه بالارتفاع

این متهم به غلو و ارتفاع یعنی غلو بوده است. به نظر می رسد که آن تضعیفی که شیخ طوسی دارد ناشی از همین به اصطلاح کلامی هست که نجاشی دارد. نجاشی ناظر به کلام تضعیفات است. یعنی بررسی کرده است و تضعیفات را می گوید که بی پایه است.

اینها ناظر به این است که شخصی بوده است که از جهت عمومی به دلیل سابقه ای که داشته است یعنی یک مشکل داشته است میان عامه چون امامی بوده است شیعه بوده است و انها او را سنی می دانستند از آن جهت می ترسیده است. از یک طرف چون سابق واقفی گری و یرمونه بالارتفاع به عنوان غالی بودن و اینها مطرح بوده است از آن جهت هم مشکل چیز داشته است. عرض من این است که این دو تا کلام نجاشی و شیخ طوسی را کنار هم که بگذاریم، نجاشی ناظر به کلام شیخ طوسی و اینها هست. یعنی کسی هست که با دقت تضعیف را ملاحظه کرده است و کأنه بررسی کرده است که این چیزی هست که مشکل دار نیست و امثال اینها. می گوید

قال الحسين بن عبيد الله: قدم أبو طالب بغداد و اجتهدت أن يمكنني أصحابنا من لقائه فأسمع منه، فلم يفعلوا ذلك.

خلاصه خیلی به خاطر روی مسئله غلو خیلی حساسیت بسیار شدیدی بوده است. شدیدترین حساسیت هایی که وجود داشته است روی مسئله غلو بوده است. من این را یک موقعی تفحّص کردم هر جایی که تضعیفات خیلی شدید باشد حتما پای غلوّ در کار است. تضعیفات وقتی خیلی شدید می شود حتما ببینید یک جایی می ویند که به غلو متهم شده است و امثال اینها. علتش هم این است که اینها تصور می کردند که به خصوص علمای بغداد که اگر بعضی اشخاصی را که به عنوان غالی شناخته شده است از دایره تشیّع دایره جامعه شیعه بیرون نکنند نمی توانند در مقابل اهل تسنن در بحث های مناظره های کلامی خلاصه با آنها چیز کنند یک نوع اعتدال گرایی را ترویج می کردند که می گفتند اینها یک نوع تندروی هایی هست که با این تندروی ها امثال اینها یک نوع متهم می کنند و ما نمی توانیم از تشیع دفاع کنیم و این مطلب باعث شده بوده است که نسبت به غلوّ یک حساسیت ویژه ای وجود داشته باشد یعنی در واقع حساسیت نسبت به غلوّ به خاطر حمایت از اصل تشیّع بوده است. تصورشان این بوده است که اصل تشیّع به وسیله غالیان مورد تهاجم قرار گرفته است و این تند روی ها باعث می شود که اصل تشیّع از بین رود و اینها یک امور استنباطی و اجتهادی بوده است که خب همین الآن اصطلاحاتی مثل اعتدال، غلوّ امثال اینها، اینها همه امور استنباطی است یکی یک مرتبه را تندروی می داند و یکی آن مرتبه را کندروی می داند و امثال اینها. اینها چیزی نیست که بتوانیم ما قابل استناد نیست برای به عنوان یک شهادت حسّیّه مقبول نیست. من اصلا به نظرم غالب تضعیفات ائمه رجال ریشه اش در غلوّ هست و تضعیفات ائمه رجال را فی نفسه به نظرم ادله حجّیّت شهادات نمی گیرد. چون حسی نیستند یا لا اقل اطلاف علم اجمالی عدم حدسی هستند. تضعیفات اینگونه است توثیقات اینگونه نیست ولی تضعیفات یک علم اجمالی به حدسی بودن در موردشان وجود دارد و تضعیفات را از اعتبار می اندازند. البته غالب کسانی که تضعیف شده اند امارات توثیق ندارند. ما اگر در مقابل تضعیفات دیشب یک اقایی زنگ زده بود از من سؤال می کرد که شما در برنامه درایه النور از منش شما استفاده می شود که توثیقی که از اکثار روایت اجلّاء به دست می آید این را بر تضعیفات مقدّم می دارید. همین جور هم هست ما اساسا به طور کلی به تضعیفات اعتبار چندانی قائل نمی شویم مگر تضعیفات خاص. اگر ویژگی هایی در تضعیف وجود داشته باشد که آن ویژگی ها باعث شود که تضعیف قابل اعتنا باشد. گفته باشد که مثلا فلان خصوصیاتی داشته باشد که خصوصیات حدسی نیست و حسی است. ولی اگر نفس تضعیفات بدون ذکر خصوصیات و امثال اینها آنها قابل اعتماد نیست ولی اگر در مقابلش توثیقی وجود داشته باشد ما آن توثیق را مقدّم می داریم چون اصلا تضعیف حجّت نیست و این حالا یک بحث کلی است که ما اصلا در مقام تعارض بین توثیق و تضعیف، توثیق را مقدّم می داریم. این بحث ابو طالب انباری یک بحث خاص تری است. بحث کلی نیست. دو تا کلامی که به هم ناظر هستند. یکی جنبه حکومت دارد یعنی یکی نسبت به دیگری بررسی کرده باشد. یک نوع اینجاها عقلا آن کلامی که ناظر به او هست و او را بررسی کرده است او را مقدم می دارند. این یک بحث خاص دیگری هست غیر از آن بحث کلی هست که تضعیفات و فرض کنید یک نفر می گوید که فلانی ضعیف است و یک نفر دیگر می گوید که آن را گفته اند که یک کسی گفته اند که ضعیف است ولی من بررسی کردم دیدم که شواهدی که بر ضعف آن هست درست نیست و آن آدم ثقه ای است و این جور چیزهایی که شهاداتی که ناظر به شهادات دیگر است و با بررسی شهادت دیگر انجام شده است این شهادت ناظر را عقلا می پذیرند نه شهادتی که بدون نظر به شهادت اول صادر شده باشد.

سؤال:

پاسخ: خب اینجا تعارض می کنند دیگر هر دو آنها ناظر به هم دیگر می شوند. خب این از این مطلب. نفر بعدی اش حمید بن زیاد هست که واقفی ثقه است و آن بحثی نیست. اما طریق بعدی اش احمد بن عبد الواحد هست از علی بن

سؤال:

پاسخ: نه آن شیخ آن در واقفی بودن حمید بن زیاد بحثی نیست. هم ابو قالب زراری که شاگرد خاصش بوده است می گوید که واقفی است و تمام سند ها و چیزهایش هم اینها حمید بن زیاد واضح است که واقفی است به اصطلاح اینها کسانی هستند که یک گروه خاصی هستند نمازی که نمی دانم نماز بر حسن بن محمد بن سماعه را حمید بن زیاد خوانده است نماز هایی که بر هم دیگر صلّوا علیه حمید بن زیاد در شرح حال افراد متعدد واقفه را ببینید می بینید که حمید بن زیاد بر آنها نماز خوانده است. اینها واقفی بودنش تقریبا تردید و امثال اینها نیست. عرض کنم خدمت شما طریق دیگر احمد بن عبدون شروع می شود نفر بعدی آن علی بن محمد بن زبیر است. علی بن محمد بن زبیر از مشایخ معروف طایفه بوده است و خیلی هم معمّر بوده است. عبارتی در موردش هست و کان غلوا فی الوقف غلوّا فی الوقف این عبارت را ببینید شما آقای خویی توضیحی در موردش دارند من این را فردا بیشتر در موردش توضیح می دهند. که این غلوا است یا غلوّا فی الوقف هست این را فردا در موردش بیشتر توضیح می دهم. می خواستم رفقا هم خودشان ببیند مواردی که فی الوقت به کار رفته است. این را یک ملاحظه فرمایید که بعدا در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: حالا من طریق فهرست را دارم الآن عرض می کنم در طریق فهرست علی بن محمد بن زبیر هست نفر بعدی اش. علی بن محمد بن زبیر جزو اینها مشایخ معروف طایفه بودند شیخ مفید خیلی کودک بوده است در این علی بن محمد بن زبیر در سال 348 از دنیا رفته است. که شیخ مفید دوازده ساله بوده است آنجا. که اجازتا از آن روایت می کند. شیخ مفید پدرش معلّم بوده است از یک سری از مشایخ معروف طایفه از پیر مرد ها برایش اجازه استحصال کرده است کمتر از این هم هست من در یک مقاله ای که در مورد شیخ مفید نوشتم اساتیدی که شیخ مفید در بچگی از آنها اجازه گرفته است آنها را استخراج کردم که تاریخش کی هست و یکی از آنها همین علی بن محمد بن زبیر هست که وقت مرگش شیخ مفید دوازده ساله بوده است. و از بزرگان طایفه هست یعنی از کسانی بود که پیدا بود که مهتم بودند که بروند از او اجازه بگیرند و امثال اینها کسی نحوه اهتمامی که به اخذ حدیث از علی بن محمد بن زبیر را ببیند مطمئن می شود که اینها از بزرگان طایفه و در وثاقت اینها نباید تردید آن چنانی کرد. علی بن محمد بن زبیر هم از علی بن حسن بن فضال نقل می کند که فطحی ثقه است. علی بن حسن بن فضال هم از حسن بن محمد بن سماعه نقل می کند که خب به هر حال طریق مثل طریق معتبر است ولی در آن به دلیل وقوع فطحیه که خود علی بن حسن بن فضال فطحی هست طریقش هم فطحی است. طریق مشیخه چطوری است؟

شاگرد:...

استاد: خب این یک طریق دیگر است. حسین بن سفیان بزوفری از مشایخ معروف طایفه است ابو عبد الله بزوفری و آن شیخ ابو عبد الله که خب شیخ مفید است. حسین بن عبید الله غضائری هم یک نکته ای در موردش عرض کنم آن نکته ای که عرض می کردم که اینه جزو بزرگان طایفه هستند و نباید در وثاقت اینها تردید کرد و اینها این حسین بن عبید الله غضائری در لسان المیزان از ابن طیّ یک شرح حالی در موردش آورده است شرح حال جالبی است. می گوید که این در رتبه شیخ مفید بود و شیعه به این دو تا افتخار می کردند. کسی اصلا نحوه برخورد امثال نجاشی و شیخ طوسی را با امثال حسین بن عبید الله ببیند همین را برداشت می کند. نیازی نیست خیلی چیز دیگری را یعنی من بعضی وقت ها مناقشه بعضی از بزرگان را در امثال محمد بن علی ماجیلویه را که می بینم، خیلی گاهی اوقات کفری می شوند اینها چون خیلی از واقعیت های حدیثی ما فاصله دارد. مثلا محمد بن موسی بن متوکّل را بعضی از بزرگان ما از اجماع ابن طاووس بر وثاقت آن می خواهند وثاقتش را اثبات کنند در حالی که اجماع سید بن طاووس چیزی نیست جز کاشف از همین است که طایفه اینها را به بزرگی قبول کردند. یعنی اجماع سید بن طاووس یک شهادت خاصی نیست همان هست که اگر کسی نحوه معامله طایفه را با امثال حسین بن عبید الله غضائری، احمد بن عبد الواحد و امثال محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی بن متوکل و امثال اینها را ببیند، اینها تردید نمی کند که اینها ارکان طایفه و محور های اصلی تحدیثی شیعه هستند در اینها اصلا نباید بحث های مناقشاتی که این مناقشات هست که بعضی ها می گویند که شیخ صدوق را چه کسی توثیق کرده است. یعنی وقتی بحث به آن جاها رسید این حرفها هم پیش می آید دیگر. علّت اصلی اش هم همین است که ما گاهی اوقات زیاده از حد مو شکاف می شویم به قول خودمان خیال می کنیم هر چه بیشتر دقت کنیم به واقعیّت نزدیکتر می شویم. در حالی که دقت های زیاد مثل دقت های وسواسی است که بعضی ها خودشان چیز می کنند که نه این دقت ها دقت های خوبی نیست. خب این هم این. از حسین بن ابی سفیان بن بزوفری از که بود...

آن طریق که خیلی طریق واضح و پوست کنده ای است که وثاقتش هیچ تردیدی در آن نیست. خب این هم این مطلب. نفر بعدی محمد بن حسن صفّار بود طریق شیخ طوسی به محمد بن حسن صفّار آن هم صفّار هم که از مشایخ معروف است حالا ان بحث های کلی اش سر جای خودش من آن را نگاه نکردم محمد بن حسن صفّار طریقش را چه کسی ذکر کرده است در مشیخه؟

یک نکته ای هم حالا تا ایشان پیدا میکنند من عرض کنم. طریق شیخ طوسی فقط به طریق مشیخه نباید اکتفا شود. طریق مشیخه همچنان که آخر مشیخه خود شیخ اشاره می کند می گوید قسمتی از طرق من هست هر کسی مستوفا می خواهد به فهرست مراجعه کند. بنابر این همچنان که برای شناخت طرق شیخ طوسی به مشیخه تهذیبین می شود مراجعه کرد فهرست شیخ طوسی هم طرق شیخ طوسی را به راویان نشان می دهد.

شاگرد:....

استاد: خب اینها در این سند دو نفر واقع هستند که ممکن است ان قلت و قلت در موردش بشود. یکی احمد بن محمد بن حسن بن ولید پسر ابن ولید و یکی ابو الحسین بن ابی جید هست که اینها هم همان بحث های کلی که در موردشان کردند اینها همه از آن گروه هستند که اینها بزرگان طایفه هستند و نسبت به اینها اصلا بحث های توثیق و تضعیفی خاصی نباید مطرح کرد. این حالا غیر از آن من فکر می کنم محمد بن حسن الصفار در فهرست باید طریقش جور دیگری باشد. در فهرست علی القاعده از طریق شیخ صدوق باید نقل کرده باشد.

سؤآل:

پاسخ: اهان اینها علتش این است که حالا من یک مقداری اینها را بعدا با تفصیل بیشتری صحبت می کنم اجمال قضیه این است که غالب کتاب های رجالی ما که در مقام تضعیف و توثیق هستند در مورد صاحب کتاب ها هستند و اینها صاحب کتاب نیستند.

سؤال:

پاسخ: اینها اسمش که آمده است در رجال آمده است نه در فهرست شیخ. حالا من این را یک موقعی با تفصیل بیشتری عرض می کنم.

سؤال:

پاسخ: بله که عرض کردم که این باید طریق شیخ صدوق که این طریق پوست کنده ای است که نسبت به بصائر نیست ولی نسبت به سایر کتبش این طریق وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: که آن هم همین طریق مشیخه هست. حالا منهای بصائر الدرجات سایر کتب آن

سؤال:

پاسخ: آهان بله نه طریق دیگر است.

احمد بن محمد بن یحیی عطار هم جزو مشایخ شیخ صدوق هست. مشایخ حسین بن عبید الله هست مشایخ احمد بن عبد الواحد است. حالا بحث گذشت یک نکته ای را عرض کنم دو تا احمد بن محمد در این طبقه هستند یکی احمد بن محمد بن یحیی عطار است. احمد بن محمد بن یحیی عطار یک مقداری طبقه اش مقدّم هست بر احمد بن محمد بن حسن بن ولید. احمد بن محمد بن یحیی عطار استاد شیخ صدوق است و استاد حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد است که اینها یک کمی طبقه شان بر طبقه شیخ مفید مقدم هستند. هم حسین بن عبید الله هم احمد بن عبد الواحد هر دو بزرگتر از شیخ مفید بودند. اینها خیلی هم سن زیادی داشتند هر دو شان. در سن های احمد بن محمد بن یحیی عطار را درک کرده اند که 354 و اینها در رجال شیخ طوسی یک جایی اشاره به شرح حل اینها کرده است. احمد بن محمدی که این را دقت کنید در جلد های اول تهذیب یک احمد بن محمد گاهی اوقات نقل می کند از طریق شیخ مفید نقل می کند آن احمد بن محمدی که شیخ مفید از آن نقل می کند پسر ابن ولید است. احمد بن محمد بن حسن بن ولید است. یک احمد بن محمدی که حسین بن عبید الله و احمد بن عبد الواحد از آن نقل می کند آن احمد بن محمد بن یحیی عطار است این پسر احمد بن محمد است که یک مقداری طبقه اش مقدم است بر احمد بن محمد بن حسن بن ولید و طبقه چیز تری است. آنها همه اینها بزرگان طایفه هستند و در وثاقت آنها بحثی نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد